



دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی
■ دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، از شاگردان علامه طباطبایی
■ دکترای فلسفه و کلام اسلامی از دانشگاه تهران
■ استاد فلسفه دانشگاه تهران
■ عضو شورای عالی علمی بنیاد دایره‌المعارف اسلامی
■ عضو پیوسته فرهنگستان علوم

آثار:

- ۱- قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی (چاپ سوم، دو جلد)
- ۲- وجود رابط و مستقل در فلسفه اسلامی
- ۳- شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی
- ۴- معاد از دیدگاه حکیم مدرس زنوزی
- ۵- منطق و معرفت در نظر غزالی
- ۶- اسماء و صفات حق
- ۷- ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام (سه جلد)
- ۸- نیایش فیلسوف (مجموعه مقالات)
- ۹- دفتر عقل و آیت عشق (سه جلد)
- ۱۰- درخشش ابن رشد در فلسفه مشایی (زیر چاپ)

تأویل و انفتاح سنت

(تاملی بر مسئله سنت و مدرنیته)

در گفتگو با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

..... گفتگو از: حسن اسدی

■ همانگونه که می‌دانید از مشروطه تا امروز بحث سنت و مدرنیته به انحاء گوناگون همواره مطرح بوده و نظرات مختلفی ابراز شده است. به نظر می‌رسد این بحث در آینده نیز مورد توجه باشد. می‌خواهیم از خطوط کلی دیدگاه شما درباره این مسئله مطلع شویم؟

این مسئله جوانب مختلفی دارد و نمی‌توان در یک نوبت گفتگو همه جوانب آن را بررسی کرد. صورت مسئله نسبت سنت و مدرنیته ابهامات بسیاری دارد. از یک طرف معنای سنت مشخص نیست و از

طرف دیگر از مدرنیته تفسیرهای گوناگونی ارائه شده است. همچنین این مسئله که مدرنیته اجتناب‌ناپذیر است یا نه، محل بحث است. عده‌ای آن را برای همه جوامع اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و از تقدیر تاریخی سخن می‌گویند. عده‌ای هم با مدرنیته غربی مخالف هستند و از مدرنیته‌ها سخن می‌گویند و در واقع تفاوت جوامع و فرهنگ‌ها را در نظر می‌گیرند.

اما در مورد معنای سنت برخی برداشتهای سطحی وجود دارد. عده‌ای فکر می‌کنند سنت یعنی آداب و رسوم گذشتگان که به ما رسیده است. بنده این را مبتذل کردن معنای سنت می‌دانم. آداب و رسوم گذشته می‌تواند به راحتی حذف شود. لزوماً هر آنچه که مربوط به گذشته است خوب نیست. همچنانکه لزوماً بد هم نیست. بسیاری از آداب و رسوم گذشته مناسب دنیای امروز نیست و باید کنار گذاشته شود؛ اما سنت را نمی‌توان کنار گذاشت. حالا شاید کسی بخواهد سنت را هم کنار بگذارد. من با چنین شخصی کار ندارم. من نمی‌توانم سنت را کنار بگذارم، کسانی که سنت هویت آنها را شکل داده نمی‌توانند سنت را کنار بگذارند.

برداشت دیگری که از معنای سنت مطرح شده این است که: سنت یعنی گذشته. افرادی که سنت را به معنای گذشته می‌دانند در مورد معنای گذشته بدفهمی دارند. اینها فکر می‌کنند گذشته یعنی مقطعی از زمان که به پایان رسیده است و پشت سر ما قرار دارد. این افراد تعارض سنت و مدرنیته را هم در قالب زمان تحلیل می‌کنند. یعنی فکری‌کنند که مدرنیته یعنی اینکه عده‌ای از گذشته خوششان نمی‌آمد و می‌خواستند با آن قطع علاقه کنند. من می‌خواهم در نقد این دیدگاه سوالی مطرح کنم. اگر ما آغاز مدرنیته را از رنسانس بدانیم و رنسانس هم یعنی بازگشت به فرهنگ یونان باستان یا به تعبیر دقیق‌تر احیای فرهنگ یونان باستان، سوال من این است که: اگر مسئله ما در رابطه سنت و مدرنیته مسئله زمان است پس چرا در رنسانس و آغاز مدرنیته

بازگشت به یک گذشته دورتر و آرزوی احیای آن را ارزش می‌دانند؟ دوره یونان باستان که گذشته‌تر از عصر قرون وسطی است اما متفکران غربی در آغاز مدرنیته آرزوی احیای فرهنگ یونان باستان را دارند اما با فرهنگ قرون وسطی نهایت مخالفت را دارند. این نکته نشان می‌دهد که مسئله، مسئله زمان و گذشته و حال و آینده نیست. علاوه بر این، تقسیم‌بندی زمان به گذشته و حال و آینده به درد اهل دستور و صرف و نحو می‌خورد و در جای خودش درست است. اما با نظر دقیق فلسفی گذشته‌گذشته نیست بلکه حال است. گذشته پشت سر ما قرار ندارد بلکه زیر پای ما قرار دارد. گذشته در من حضور دارد. اصلاً من گذشته‌ام. اینطور نیست که گذشته به پایان رسد. گذشته از صافی زمان عبور کرده و در وجود فردی که اکنون زندگی می‌کند حضور دارد.

نکته دیگری که درباره سنت به معنای اخیر (سنت یعنی گذشته) قابل طرح است این نکته است که: آیا سنت یعنی مطلق گذشته. آیا هر آنچه که در گذشته روی داده است سنت را تشکیل می‌دهد؟ درست است که سنت با گذشته ارتباط دارد اما هر آنچه که در گذشته اتفاق افتاده سنت نیست. خوب شاید پرسید که پس سنت یعنی چه؟ به نظر بنده ما وقتی از سنت در جهان اسلام و ایران اسلامی صحبت می‌کنیم در حقیقت از یک عهد و میثاق صحبت می‌کنیم. مطابق آیه قرآنی ما با خداوند در «عهد الست» عهد و میثاقی بسته‌ایم. اینکه «عهد الست» چیست و تفسیر صحیح این آیه چگونه است، مجال دیگری می‌طلبد. به هر حال، خداوندی که ما با او عهد بسته‌ایم وحی فرستاده است و لازمه وفادار بودن به عهد و پیمان التزام به وحی است. وحی حقیقتی است که از ممکن غیب حق تعالی نزول پیدا می‌کند و در جامعه بشری به اندازه استعداد یک جامعه تحقق پیدا می‌کند. وحی همچنانکه بر فرهنگ جوامع تاثیر می‌گذارد، در درون فرهنگ‌های مختلف ظهورات مختلفی پیدا می‌کند. نسبت وحی و جامعه مسئله‌ای است که کمتر به آن توجه شده است. وحی نبوی (اسلام) وقتی در ایران گسترش پیدا

می‌کند، پدیده‌ای به نام سنت ایرانی - اسلامی یا به تعبیر مرحوم هانری کربن «اسلام ایرانی» شکل می‌گیرد.

ایرانیان فرهیخته مثل فردوسی و سهروردی اینگونه می‌اندیشیدند که اسلام فقط با خرافات و امور نامعقول مخالف است نه با تمامی فرهنگ‌های پیش از خود. توجه به این نکته معنای سنت ایرانی - اسلامی را روشن می‌کند. خوب، حال اگر ما این سنت را بسته بدانیم و جمود بر ظواهر کنیم و با هرگونه تأویل و تفسیر جدید مخالفت کنیم حتماً مشکل تعارض سنت و مدرنیته را خواهیم داشت اما اگر سنت را دارای افتتاح و گشودگی بدانیم تعارض کم خواهد شد. البته از تعارض گریزی نیست مخصوصاً اگر مدرنیته بر تمامی اصول خود پافشاری کند.

بنابراین سنت می‌تواند تأویل و تفسیر شود و از نو نگریسته شود. کسانی که با تأویل مخالف هستند در حقیقت از سنت جمود بر ظواهر را می‌فهمند. در گذشته اخباری‌ها و امروزه تفکیکی‌ها به شدت با تأویل مخالف هستند. البته مرادم فقط کسانی که با عنوان اخباری یا تفکیکی شناخته شده‌اند نیست، خیلی‌ها بدون اینکه بدانند اخباری یا تفکیکی هستند. از لحاظ اصطلاحی اخباری در مقابل اهل اجتهاد قرار می‌گیرد یعنی اصطلاح اخباری در اصل مربوط به حوزه فقه است؛ اما بنده معنای عامی از اخباری بودن اراده کردم، به نظر بنده بسیاری از افراد در اصول عقاید اخباری هستند و از ژرف نگری فرار می‌کنند.

معنای تفکیکی بودن هم روشن است. این جریان در دوران معاصر توسط مرحوم میرزا مهدی اصفهانی در مشهد پایه گذاری شده و توسط دوست قدیمی بنده جناب آقای محمدرضا حکیمی به صورت منسجم مطرح شده است. بنده در کتاب ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام به نقد این دو جریان فکری پرداخته‌ام و در اینجا تکرار نمی‌کنم. من معتقدم که اگر ما مسئله تأویل را نپذیریم با مشکلات فراوانی روبرو می‌شویم.

ایرانیان
فرهیخته
مثل فردوسی
وسهروردی
اینگونه
می‌اندیشیدند
که اسلام
فقط با خرافات
و امور نامعقول
مخالف است
نه با تمامی
فرهنگ‌های
پیش از خود

■ شما چه تلقی ای از اصطلاح تأویل دارید؟ اگر تأویل را به آن معنایی که نزد عرفا و صوفیه تحقق یافته بدانیم ظاهراً هیچ ربطی با موضوع سخن ما پیدا نخواهد کرد. بعنوان نمونه من میان تأویلات ابن عربی و انفتاح سنت هیچ رابطه ای نمی بینم. بنابراین خواهشمندم تلقی خودتان را از معنای تأویل بیان کنید.

تأویل یعنی اعتقاد به باطن. شما وقتی می توانید از تأویل سخن بگویند که باطن و عمق را قبول داشته باشید. تأویل یعنی اینکه در ظاهر متوقف نشوید و افقی غیر از افق فهم ظاهری را هم بپذیرید. فهم که یک درجه و در یک سطح نیست. فهم مراتب و درجات دارد. فهم ظاهر درست است که فهم است اما چه کسی گفته از ظاهر نباید فراتر رفت؟ آیا می توان به عقل دستور توقف داد و گفت که بیشتر از این نفهم؟ اگر جایی هم قرار باشد عقل متوقف بشود این خود عقل است که خودش را متوقف می کند.



**کسانی که
با تأویل**

**مخالف هستند
در حقیقت
از سنت جمود
بر ظواهر
را می فهمند**

بنابراین ما فهم ها داریم و تأویل یعنی اینکه خودمان را در فهم ظاهری محدود نکنیم و سایر لایه های معنا را هم بپذیریم. هرمنوتیک هم همین را می گوید. حالا اینکه سخنان فلان عارف مصداق تأویل است یا نه، بحث دیگری است.

اگر اجازه بدهید درباره تأویل یک مثال بزنم. در سوره حدید آیه ای داریم که چنین است: «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم».^۱ در فهم عرفی از کلمه «اول» چه برداشتی وجود دارد؟ خداوند اول است یعنی چه؟ اهل ظاهر از کلمه اول همین معنای متعارف را می فهمند، اول یعنی اول زمانی، اول مکانی و اول رتبه ای. از شما می پرسم، آیا واقعاً برای فهم معنی این آیه فهمیدن این معنای ظاهری کافی است؟ اگر در این معنای ظاهری متوقف بمانیم توحیدمان درست است؟ اینجا باید از کلمه اول یک معنای حقیقی بفهمیم. باید یک اولی بفهمیم که همه اولیت ها در پرتو آن «اول» اولویت پیدا می کنند، در غیر این صورت خداوند را در حد جسمانیت تنزل داده ایم.

این سخن در مورد آخر بودن و همچنین ظاهر و باطن بودن خداوند نیز صادق است.

■ من قسمت سلبی فرمایش شما را می فهمم و تصدیق هم می کنم. اما جنبه اثباتی سخنتان یعنی معنای حقیقی «اول» ابهام دارد. لطفاً بیشتر توضیح دهید.

شما وقتی می گوید گردو واحد است، معنی سخن شما چیست؟ آیا گردو در حد ذات واحد است؟ گردو که در حد ذات گردو است. گردو به وحدت واحد می شود یعنی وحدتی داریم که واحد وحدتش را از آن می گیرد. آن وحدت خودش در حد ذات خود واحد است. و این همان وحدتی است که حکما آن را وحدت حقه و وحدت واقعی می نامند. بر این قیاس می توان گفت ما «اول حقه» داریم. غیر از این اول بقیه اول ها همگی غیر حقه هستند یعنی در پرتو «اول حقه» اولویت پیدا می کنند.

■ آقای دکتر مجتهد شبستری درباره معنای سنت در جهان اسلام نکته ای را مطرح کرده اند و برای شنیدن نقد و نظری در باره آن اعلام آمادگی کرده اند.^۲ ایشان می گویند: معنای سنت در جهان اسلام با معنای سنت در مسیحیت که سبب مشکل تعارض سنت و مدرنیته شده متفاوت است و آن تفاوت در عرفی بودن سنت در جهان اسلام و قدسی بودن آن در مسیحیت است. مسیحی سنتی در یک تاریخ قدسی زندگی می کند که با حلول خدا در تاریخ شکل گرفته است، در حالی که در مدرنیته اتصال آسمان به زمین نفی می شود و بنابراین تعارض سنت و مدرنیته به وجود می آید. آقای دکتر شبستری معتقدند که سنت در جهان اسلام آنتر و پولوژیک بوده یعنی سنتی غیر قدسی بوده و مردم مسلمان رویکرد انسانی به قضایا داشته اند. البته ایشان تصریح می کنند که بحث من از واقعیت تحقق یافته زندگی مسلمانهاست نه اعتقاد متون دینی یا عرفا.

حال سوال این است که شما با توجه به اینکه در معنای سنت، عهد و میثاق ازلی را مطرح می کنید و همچنین به این دیدگاه صوفیه که تاریخ تجلی

خداست بسیار علاقه نشان می‌دهید، درباره این سخن دکتر مجتهد شبستری چه نظری دارید؟



نکته‌ای که دوست و همکار بنده آقای دکتر شبستری طرح کرده‌اند تا حدودی درست است. بله ما در اسلام قدسیت به معنایی که در مسیحیت بوده نداشته‌ایم، اما مسئله‌ای که باید به آن توجه شود این است که هیچ یک از ادیان ابراهیمی یا ادیان توحیدی بدون قدسیت نمی‌توانند معنا داشته باشند. در اسلام هم همینطور است. نبوت جنبه قدسی دارد. پیامبر می‌گوید به من وحی شده است و مردم را به اطاعت از وحی دعوت می‌کند. آنچه پیامبر را پیامبر می‌کند دریافت وحی است. خود وحی قدسی است. پیامبر حامل وحی الهی است، کسی که حامل وحی است چگونه می‌تواند قدسی نباشد؟ افق امر قدسی از افق عقل و عرف ما بالاتر است اما با وجود این معقول است. حالا شاید امر قدسی مطرح در مسیحیت چندان معقول نباشد. اساساً مسیحیت با عقل چندان رابطه خوشی ندارد. اما من امر قدسی را معقول می‌دانم. البته در معنای عقل توسعی می‌دهم؛ بنده به دو نوع عقل معتقدم: عقل قدسی، عقل غیر قدسی. عقل حضرت ختمی مرتبت قدسی است اما عقل ارسطو قدسی نیست. مسلمانان پیامبر را معصوم می‌دانند، ما شیعیان ائمه را نیز معصوم می‌دانیم، معصوم یعنی کسی که عقلش خطا نمی‌کند یعنی عقلش قدسی است. عقل اگر قدسی نباشد خطا می‌کند. عصمت یعنی اینکه شخص خطا نمی‌کند و عقلش قدسی است. حالا اینکه منظور از خطا چیست، محل بحث است. عموم مسلمانان معتقدند که پیامبر (ص) سهو هم نمی‌کند، البته شیخ صدوق به سهو پیامبر قائل است و رساله‌ای درباره سهو النبی نوشته است. شیخ صدوق شخصیت بسیار بزرگی است، اما اکثر علمای شیعه نظر او را قبول ندارند و معتقدند معصوم خطا نمی‌کند چه عمد و چه سهو و دچار نسیان هم نمی‌شود. به هر حال درست است که تاریخ و سنت ما به معنایی که در مسیحیت بوده، قدسی نیست اما ما هم به قدسیت معتقدیم. پشتوانه و

زیر بنای سنت ما قدسی است. ما به اتصال زمین به آسمان معتقدیم، عرف ما همیشه به وحی متصل بوده است. اگر مدرنیته با اتصال زمین به آسمان مخالف باشد ما هم دچار مشکل تعارض سنت و مدرنیته می شویم. منظور از آسمان هم این آسمان نیلی رنگ بالایی سر ما نیست. آسمان یعنی باطن. راه آسمان یعنی راه باطن عزیزم. باطن یعنی ملکوت. اگر راه باطن بسته شود ما شاهد قطع قدسیت خواهیم بود. در مدرنیته نیز راه باطن به کلی بسته نشده است. قدسیت همیشه بوده است. متناهی روح زمانه قبل از مدرنیته قدسی بوده و بعد از مدرنیته قدسی نیست. روح زمانه قدسی نیست اما انسانهای قدسی هنوز هم هستند، من حرفم را خلاصه بکنم: سنت ما همیشه به وحی متصل بوده و در بطن عرف ما همیشه قدسیت حضور داشته است و به همین دلیل سنت ما هیچ وقت انسان مدار نشده است. حال اگر مدرنیته مخالف ملکوت است، فرقی بین اسلام و مسیحیت نیست، هر دو دچار مشکل تعارض سنت و مدرنیته هستند.

■ اشاره داشتید که از مدرنیته تفسیرهای گوناگونی ارائه شده است. شما کدام تفسیر را بیشتر می پسندید؟

روح مدرنیته را قطع ارتباط انسان با باطن و ملکوت می دانم. البته عرض کردم، منظور روح غالب بر دوران مدرنیته است. نتیجه بریدن از آسمان، انسان مداری است. بنابراین پیشرفت و تسلط هر چه بیشتر بر طبیعت هدف انسان مدرن است. نتیجه مدرنیته را هم شاهد بوده ایم. نیازی به توضیح بنده نیست.

■ از پست مدرنیته چه برداشتی دارید؟

جهان پست مدرن هنوز تحقق نیافته است. غرب هنوز در دوران مدرن بسر می برد. پست مدرنیته با این توهم که مدرنیته می تواند تمامی مشکلات بشر را حل کند، مخالفت می کند. این آغاز پست مدرن است. حال چه چیزی، چه جهانی از درون پست مدرنیته بیرون بیاید نمی دانیم. فعلاً متفکران پست مدرن، مدرنیته را نقد می کنند و آن را برای رفع مشکلات بشر نارسا می دانند و علاوه بر این خود مدرنیته را

روح
مدرنیته را
قطع ارتباط
انسان با
باطن و
ملکوت
می دانم

منشأ مشکلات بسیاری می‌دانند.

■ آقای مصطفی ملکیان در مجموعه‌ای که با عنوان سنت و سکولاریزم منتشر شده است، برای مدرنیته و ویژگیهای اجتناب‌ناپذیر قائل شده‌اند. یکی از آن ویژگی‌ها را عقل‌گرایی دانسته‌اند. ایشان معتقدند انسان مدرن برخلاف انسان سنتی که اهل تعبد و استدلال‌گریز است، اهل استدلال و دلیل است. به بیان دیگر سنت دوستدار تعبد و طالب تسلیم است و در عوض مدرنیته خواستار تحقیق و طالب استدلال است و از اینجا مشکل تعارض سنت و مدرنیته به وجود می‌آید. در مورد این دیدگاه چه نظری دارید؟



بنده با این سخن موافق نیستم. درست است که مدرنیته تابع استدلال است اما مبنای استدلال تجربه حسنی است. مدرنیته می‌خواهد عالی را با دانی تبیین کند. آنچه مافوق حس است را می‌خواهد با حس تبیین کند. در صورتی که انسان سنتی اینطور نبوده است. عالی را با عالی و دانی را با دانی تبیین می‌کرده است. چه کسی گفته انسان سنتی لزوماً مخالف استدلال است؟ سنتی که بنده می‌شناسم به تعقل دعوت کرده است. تعبد نتیجه عقل است. اصلاً تعبد عقلانی است. عقل وقتی تشخیص داد خدا مطلق است، تعظیم و تعبد در برابر مطلق عقلانی می‌شود. ما به این دلیل از پیامبر تبعیت می‌کنیم که سخن خداوند را به ما ابلاغ می‌کند. ابتدا عقل من وجود خدا را می‌پذیرد ثانیاً ادله نبوت را بررسی می‌کند، صدق نبی را تشخیص می‌دهد و سپس در برابر او تعبد پیشه می‌کند. بنابراین تعبد بعد از تعقل است. آنچه که عقل بپذیرد نسبت به آن تعبد دارد. در حقیقت تعبد من احترام به عقل من است؛ چون باید به حکم عقل تسلیم بود و تعبد یعنی تسلیم در برابر حکم عقل، عقل مرا به تسلیم در برابر پیامبر دعوت می‌کند. بنابراین من معتقدم در سنت با تعقل مخالفت نشده است و بسیاری از انسانهای سنتی تابع استدلال بوده‌اند، البته در طریق تعقل آنها، عالی با دانی تبیین نمی‌شود و

استدلال بر تجربه منحصر نیست. خدا را با تجربه نمی توان تبیین کرد. از طرف دیگر مگر ما در مدرنیته تعبد نداریم. یکی از ویژگیهای مدرنیته، تخصصی شدن امور است. آیا انسان مدرن در همه امور متخصص می شود یا در برابر اهل تخصص تعبد پیشه می کند؟ بنابراین نمی توان گفت که در مدرنیته تعبد وجود ندارد.

■ از اینکه وقت خود را در اختیار مجله اشراق قرار دادید، سپاسگزاریم.



مرکز تحقیقات کاتبی و علوم اسلامی

پی نوشت ها:

- ۱- غلامحسین ابراهیمی دینانی. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام. دوره سه جلدی. انتشارات طرح نو. چ سوم ۱۳۸۳.
- ۲- محمد مجتهد شبستری. تأملاتی در قرائت انسانی از دین. چ اول ۱۳۸۳.
- ۳- سوره حدید، آیه ۳: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست.
- ۴- مصطفی ملکیان و دیگران. سنت و سکولاریزم. چ اول ۱۳۸۱. مؤسسه فرهنگی صراط.